در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۹۶
بحث تفسیر موضوعی پیرامون آیات معاد

جلسه 17

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مراد حضرت ابراهیم از آیه شریفه« أَرِني كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى»

بحث در آیه 260 سوره مبارکه بقره بود[1] اولین نکته‌ای که باید دنبال شود این است که خواسته‌ی حضرت ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه السلام) چه بود؟ آیا خواسته او نشان دادن احیای موتی بوده؟ یعنی حضرت ابراهیم احیای موتی را ببیند، یا خواسته‌ی حضرت ابراهیم این بود که کیفیت احیاء موتی را ببیند.

کیفیت احیا مراد حضرت ابراهیم از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

ایشان اصرار دارند براینکه تقاضای ابراهیم، اصل احیای موتی نبوده، بلکه کیفیت بوده. این فرمایش، ظاهرا بیشتر از کلمه‌ی «كَيْفَ» که در آیه شریفه آمده، مستدل واقع شده.

نقد کلام صاحب تفسیر تسنیم و بیان قرینه بر اصل احیا

کلمه‌ی «کیف» در ادبیات در دو معنا استعمال شده: 1. «کیف» برای شرط است، «کیف تصنع اصنع»، 2. «کیف» استفهامیه که «کیف» در اینجا از این قبیل است. حضرت ابراهیم از احیای موتی نه از کیفیت آن، استفهام و سؤال می‌کند.

«کیف» در ادبیات غیر از «کیف» در فلسفه است و منشأ این فرمایش، بر گرفته از «کیف» در فلسفه است که یکی از مقولات عشر «کیف» است. اما «کیف» در اینجا، «کیف لفظی» است و با «کیف فلسفی» نباید مخلوط شود، در «کیف فلسفی» چگونگی مطرح است، نحوه‌ی یک وجود بالقیاس به وجود دیگر را دلالت دارد. اما در «کیف ادبی» استفهام وجود دارد و لذا در بعضی جاها اصلا کیفیتی که در فلسفه می گویند در «کیف استفهامیه» معنا ندارد، کدام ادیب و کدام لغوی، «کیف» را به معنای کیفیت معنا کرده است.

بنابراین اگر قائل شوید که «کیفَ» دلالت بر کیفیت دارد، پس در آیه شریفه «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ»[2] چه می‌فرمائید؟ آیا بحث از کیفیت است، آیا سؤال خدا این بوده که کیفیت کفر کفار به خدا چطور بوده! «کیف زیدٌ» یعنی جوهر زید چطور است، ماهیت زید چیست؟ کیف انتم یعنی ماهیت شما چی هست؟ خیر، قرائن عرفی دلالت دارد که سؤال از صحت و سلامت است.

مثلاً در این آیه شریفه« أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ»[3] آیا کیفیت مدّ را می گوید سؤال کنید و دنبال کنید یا «کیفَ فعل ربک»؟ در اینجا، کیف استفهامی است، یعنی «هل فعل ربک»؟ نه «کیف فلسفی» که از آن کیفیت استفاده می‌شود.

شاهد بر این مدعا که خواسته‌ی حضرت ابراهیم اصل احیای موتی بوده نه کیفیت آن، ادامه آیه است که خداوند می فرمایند: «أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» آیا ایمان نداری یعنی ایمان به کیفیت نداری! کیفیت که لزوم ایمان ندارد،آنچه که لازم الایمان است اصل احیاء موتی است که خداوند تبارک و تعالی قادر است در روز قیامت نیز موتی را احیا کند لذا حضرت ابراهیم گفت «بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي» ایمان دارم.

پس این جمله «أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» خودش قرینه می‌شود بر اینکه خواسته‌ی حضرت ابراهیم کیفیت نبوده، خواسته‌اش «أرنی احیاء الموتی» بوده.

وجه تناسب بین جمله«أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» با جمله «أَرِني كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى» از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

ایشان بعد از آن که «أَرِني كَيْفَ» را به «کیف» فلسفی معنا فرمودند، به جمله «قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» که می‌رسند می گویند این سؤال خدا، با خواسته‌ی حضرت ابراهیم تناسب ندارد.

زیرا اگر مانند صاحب مجمع البیان «أَرِني كَيْفَ» به اصل احیا موتی معنا شود، یعنی حضرت ابراهیم گفت خدایا احیاء موتی را به من نشان بده، سؤال از کیفیت نبود، بلکه می‌خواست احیاء موتی را ببیند. خدا فرمود مگر احیاء موتی را تو اعتقاد ندارد؟ عرض کرد «بَلى»، طبق این بیان، تناسب در آیه کاملاً محفوظ است،

ولی طبق بیان صاحب تفسیر تسنیم و کسانی که مسئله‌ی کیفیت را مطرح می‌کنند این اشکال لازم می آید که اگر «أَرِني كَيْفَ» به کیف فلسفی معنا شود با جمله «قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» که سؤال از کیفیت احیا نیست بلکه سؤال از ایمان به اصل احیای موتی است، تناسبی ندارد؟ ایشان هم متوجه این اشکال شدند لذا برای اینکه تناسب را درست کنند، یک مقدمه‌ای را بیان می‌کنند و بعد از آن مقدمه، یک نتیجه‌ای می‌گیرند که بیان مطلب به این صورت است:

ایشان می فرمایند: یک علم و یک ایمان وجود دارد، هر جا ایمان باشد علم نیز وجود دارد، ایمان بدون علم معنا ندارد چون ایمان یعنی عقد قلبی بین العلم و المعلوم، ولی ممکن است جایی علم باشد و ایمان نباشد، انسان یک چیزی را بداند ولی ایمان نیاورد.

بعد از ذکر این مقدمه، می‌فرمایند: اصلاً قضیه‌ی حضرت ابراهیم بر همان وزان «قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْما» است و مضمونش این است که پیامبر مأمور بوده به اینکه این دعا را نماید: خدایا علم مرا زیاد کن، و حضرت ابراهیم نیز با جمله «أَرِني» دنبال این بوده که علمش زیاد شود، مخصوصاً با توجه به جمله «أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» یعنی «أو لم تعلم و لم تؤمن»، چون این واو عاطفه است یک معطوفٌ علیه ای در تقدیر دارد یعنی نمی‌دانی، ایمان هم نداری؟ پس حضرت ابراهیم دنبال ازدیاد علم بوده لذا به خدا عرض کرده بله من می‌دانم و ایمان هم دارم و می‌خواهم علمم اضافه شود و آن اینکه شما کیفیت را به ما نشان بدهی، پس محصل فرمایش ایشان این است که حضرت ابراهیم دنبال «ربّ زدنی علما» بوده.[4]

نقد کلام صاحب تفسیر تسنیم

اولاً آنچه پیامبر(ص) مأمور به آن بوده، ازدیاد علم بوده و اصلاً ربطی به ایمان به خدا و ... نداشته. «رَبِّ زِدْني عِلْما»[5] اینطور بوده که هر آیه‌ای نازل می‌شده توضیحاتی برای آن آیه به حضرت داده می‌شد، بعد خدا می‌فرمود اگر دعا کنی، من راجع به هر آیه‌ای، علم تو را اضافه خواهم کرد. و «قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْما» راجع به قضایای مختلف بوده.

نکته: ما معتقدیم که علم ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) در لیله‌ی جمعه، یک مقداری اضافه می‌شود یعنی حالا در اثر ملائکه‌ای که می‌آیند یا توسط اسباب دیگری علم‌شان زیاد می‌شود و روی همین حساب، ممکن است اختلاف عمر سبب شود گفته شود که یک امام علمش از امام دیگر بیشتر بوده، البته یک چیزهایی مسلم بوده که مصحف امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مصحف فاطمه (سلام علیها) در نزد همه بوده، علم جفر و ... را همه ائمه معصومین (علیهم السلام) داشتند. ولی بر حسب روایات که علم امام در لیله‌ی جمعه اضافه می‌شود اقتضای این را دارد که هر امامی سنش بیشتر بوده به این جهت علمش هم بیشتر شود، اشکالی هم ندارد، نه به آن جهات ثلاثه علمش بیشتر بشود.

در بعضی از روایات نیز آمده که از خود ائمه (علیهم السلام) می‌پرسند بین شما اختلاف مرتبه در علم هست؟ می‌فرمایند بله، و بر همین شاهد می‌آورند که در لیله‌ی جمعه علم ما زیاد می شود.

ثانیاً: جمله «قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْما» چه ارتباط به مسئله ایمان دارد، درست است که در جمله «أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» یک چیزی حذف شده یعنی «أو لم تعلم و لم تؤمن» ولی عمده روی ایمان است، پس نتیجه این است که در آیه، بحث از علم نیست حالا مقدّر هر چه می‌خواهد باشد، عمده ملاک «لَمْ تُؤْمِنْ» است، و لذا حضرت ابراهیم نمی‌گوید«لازدیاد علمی»، من می خواهم علمم زیاد شود بلکه می‌گوید «وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي»، این« لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي»، غیر از ایمان و غیر از آن مرحله‌ی آخر یقین، که عبارت از حق الیقین است چیز دیگری نیست.

پس مسئله خیلی روشن است، حضرت ابراهیم به خدا عرض کرد که احیاء موتی را به من نشان بده، خدا فرمود مگر احیاء موتی را تو ایمان نداری. این نکته‌ی خوبی هست که در تفسیر شریف تسنیم آمده که خدا چرا این سؤال را کرد؟ چون نظیر این سؤال را زندقه و مشرکین هم داشتند اما برای اینکه چنین توهمی در مورد حضرت ابراهیم پیش نیاید خدا فرمود: «أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى»، بلا فاصله می‌گوید «بَلى»، بنابراین اگر مسئله کیفیت مطرح شود با سؤال بعد، تناسب پیدا نمی کند و نتیجه‌ای هم که گرفتند با اینکه از جهت علمی بسیار مهم است ولی تناسب بین «کیف» و «قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ» را حل نکرد.

به نظر ما در این آیه شریفه، نه کیفیت مورد سؤال است و نه خدا کیفیت را نشان داد و اصلاً نشان دادن کیفیت لغو است، در مباحث گذشته نیز بیان شد که کیفیت احیا را آدم بداند یا نه، چه اثری دارد! آنچه که باید ببیند، احیای موتی است.

از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم قدرت بر احیاء موتی درخواست حضرت ابراهیم

نکته ای دیگر در کلام ایشان وجود دارد این است که می فرمایند: بین این آیه و آیه‌ی قبل، از جهاتی فرق است:

در آیه قبل «عزیر» گفت «أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِها»[6] ولی در این آیه شریفه، درخواست حضرت ابراهیم استعطاء بوده یعنی خدا قدرت احیاء موتی را به ابراهیم بدهد. اصل اینکه خدا مُردگان را احیا کند درخواست حضرت ابراهیم نیست، بلکه درخواست او این بوده که من، مظهر محیی باشم، منِ ابراهیم محیی باشم، پس سؤال حضرت ابراهیم، استعطایی بوده نه استفهامی!

اشکال حضرت استاد به کلام صاحب تفسیر تسنیم

از جهت اصل مطلب، فرمایش خیلی محکمی است اما مستفاد از آیه چیست؟ آیه می‌گوید محیی، ابراهیم شد یا خود خداست؟ در سؤال که حضرت ابراهیم می فرماید « كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى» اسناد به خود خدا می‌دهد، پس محیی خدا است و اگر می فرمود «أرنی احیاء الموتی» مجال برای آن بود، در حالی که می فرماید: « كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى» تو احیا می کنی.

فقط تنها چیزی که وجود دارد این است که در ادامه آیه، خدا می‌فرمایند: از هر قسمتی از این حیوانات را که در رأس هر جبلی گذاشتی «ثُمَّ ادْعُهُنَّ» اینها را بخوان، آیا خواندن احیا است؟ یعنی ابراهیم محیی شد! محیی باز خداوند تبارک و تعالی است، انسان هم می‌تواند به اذن خدا میحی بشود.

پس اینکه گفته شود تقاضای ابراهیم این بوده که خودش مظهر محیی باشد از آیه استفاده نمی شود و خود خواندن نیز احیا نیست بلکه مقدمه‌ی احیا است.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «وَ إِذْ قالَ إِبْراهيمُ رَبِّ أَرِني كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتينَكَ سَعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزيزٌ حَكيم»

[2] «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يُحْييكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُون» بقره،28.

[3] «أَ لَمْ تَرَ إِلى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَليلا»فرقان،45.

[4] تسنیم، ج12،ص:289.

[5] «فَتَعالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْما»،طه،114.

[6] «أَوْ كَالَّذي مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها قالَ أَنَّى يُحْيي هذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلى طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلى حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدير»،بقره،259.